

تحولات شیعه در دوران حاکمیت بنی مروان و بنی عباس

<?xml encoding="UTF-8?">

اکثر شیعیان، تاریخ تطور و تحول خود را از صدر اسلام تا عصر امام حسین (ع) و واقعه کربلا و حتی کمی بعد از آن تا حدودی می دانند. آنها حتی اگر هم اهل مطالعه نباشند، در مجالس ایام محرم، صفر، فاطمیه، ماه رمضان و... کمابیش از وقایع این مقطع تاریخی از زبان خطبا و وعاظ اطلاع یافته اند. حتی بسیاری از مبلغین و وعاظ نیز انگیزه ای برای مطالعه تاریخ تشیع پس از واقعه عظیم کربلا ندارند. این در حالی است که مصایبی که بر سر اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و نیز شیعیان آنها در دروان بنی مروان و بنی عباس آمده، اگر نگوییم به مراتب از مصائبی که بر سر آنها در مقطع صدر اسلام تا زمان واقعه کربلا آمده، بیش تر و سخت تر بوده، حداقل این است که با آنها برابری می کند و به همین علت، توجه به آنها ضروری است.

پیروان حضرت علی توسط شخص پیامبر به عنوان شیعیان آن حضرت معرفی شده اند، اما شیعه در زمان پیامبر اسلام بیش تر به معنی لغوی اش که پیرو می باشد، استعمال می شده است. واقعه غدیر در حقیقت، گذار از معنی لغوی به معنی اصطلاحی شیعه بود که بر اساس آن، از این پس، شیعیان نه صرفاً پیروان علی، بلکه علاوه بر آن کسانی بودند که در مقام نظر نیز معتقد به خلافت و جانشینی بلافصل وی از پیامبر اسلام بودند. تمایزات شیعیان حضرت علی که در صدر اسلام به این عنوان عام مورد اشاره قرار نمی گرفتند با مخالفان شان روز به روز بیش تر می شود. پس از واقعه قتل عثمان، تا مدت ها شیعیان حضرت علی را به نام علویون در برابر شیعیان عثمان به نام عثمانیون می خواندند. رویارویی علویون و عثمانیون کار را به جایی رساند که معاویه مدعی اصلی خون خواهی عثمان رسماً بدان ها اعلام جنگ و برائت داد. او دستور داد که بر بالای منابر، علی را لعن کنند و از پیروانش بد بگویند. این دستور معاویه به ضمیمه رفتارهای ظالمانه او و یارانش در حق شیعیان حضرت علی، زمینه روانی را برای رفتارهای ظالمانه گسترده تری نسبت به آنها در عهد بنی مروان و بنی عباس آماده کرد که ذیلأ به نمونه هایی از این رفتارها اشاره می شود:

مسلط کردن دشمنان اهل بیت بر آنان

یکی از اقدامات بنی امیه و بنی مروان، مسلط کردن دشمنان متعصب و خشن اهل بیت بر آنان و یاران شان بود به گونه ای که هر کسی طمع می کرد در گوشه ای حکومتی به دست بگیرد، بیش تر بر یاران و خاندان علی سخت می گرفت. مزد و پاداش این افراد، معمولاً حکومتی در یکی از مناطق پهناور آن روز اسلامی بود. یکی از کسانی که خاندان بنی مروان بر اهل بیت و یاران شان مسلط کردند، حجاج بن یوسف ثقفی (1) است. وی یکی از نوکران خاندان بنی مروان است که در راه تثبیت قدرت و حکومت آنها تلاش زیادی کرد. بنی مروانیان نیز حق نمک ادا کرده و دست او را در حکومت شان باز گذاشتند و او را سخت تکریم کردند. حتی عبدالملک مروان در وصیتش به ولید نوشت: «شما را به پرهیزکاری و تکریم حجاج وصیت می کنم؛ زیرا او بود که منبرها را به اختیار شما درآورد، شهرها را تسخیر نمود و دشمنان شما را ذلیل کرد». (2) ولید به وصیت عبدالملک عمل کرد و رضایت حجاج را بر هر چیز دیگری مقدم کرد. به عنوان مثال؛ وقتی عمر بن عبدالعزیز که از طرف ولید فرماندار مدینه بود، نامه ای

برای ولید نوشت و از ظلم حجاج نسبت به اهل عراق نزد او شکایت کرد، ولید برای رضایت حجاج، وی را از فرمانداری مدینه عزل کرد و سپس به حجاج نوشت که چه کسی را فرماندار مدینه بگذارد؟ و حجاج در پاسخ وی خالد بن عبدالله قسری (3) خون خوار معروف را پیشنهاد کرد و ولید نیز چنین کرد. (4) متقابلاً حجاج نیز پشتمانه مناسبی برای تقویت قدرت ولید بود. روزی ولید بی هوش شد و اطرافیانش گمان کردند که از دنیا رفته است. در این مدت، بیش تر از همه حجاج بی تابی می کرد. وقتی ولید به هوش آمد، گفت: هیچ کس را در بهبودی ام خوشحال تر از حجاج نمی بینم. (5)

حجاج یکی از شش سفاک بزرگ تاریخ است. در زمان وی، تهمت تشیع بودن نه ضرورتاً اثبات آن برای کشته شدن کفایت می کرد. امام باقر (ع) درباره عصر وی می فرماید: شیعیان ما را در هر شهری به دست می آوردند می کشتند و دست و پاهای شان را به جرم شیعه بودن قطع می کردند. کسی که نامش به دوستی ما آشکار می گشت، زندانی می شد و مالش به غارت می رفت و خانه اش خراب می شد. این بلاها روز به روز شدت پیدا می کرد تا جایی که اگر به کسی می گفتند تو کافر هستی! بهتر دوست می داشت تا بگویند شیعه علی (ع) هستی. (6)

به دستور حجاج، قنبر غلام حضرت علی را احضار کردند. حجاج به او گفت: از دین علی بیزاری بجوی و گرنه دستور می دهم که تو را بکشند! قنبر گفت: مولایم علی به من فرمود: تو را بدون جرم مانند گوسفندان ذبح می کنند. حجاج نیز دستور داد او را ذبح کردند! حجاج، کمیل بن زیاد را نیز احضار کرد تا او را بکشد، اما کمیل موفق به فرار شد. از این رو، حجاج حقوق طایفه کمیل را از بیت المال مسلمین قطع کرد و کمیل مجبور شد به خاطر طایفه اش خودش را تسلیم حجاج کند. حجاج دستور داد تا گردن کمیل را زدند. به دستور حجاج، سعید بن جبیر که از تابعین است و پشت سر امام زین العابدین نماز می خواند، دستگیر کردند و نزد او بردند. میان حجاج و سعید بن جبیر محاجه ای جالب درباره ابوبکر و عمر و دیگر خلفای اهل سنت روی داده که در نتیجه آن حجاج ناراحت شده و دستور به کشتن او را می دهد. سعید به هنگام کشته شدن، این آیه را خواند: وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین. (7) حجاج دستور داد او را به طرف غیرقبله بکشید! سعید این آیه را خواند: فاینما تولّوا فثمّ وجه الله. (8) حجاج دستور دارد او را به روی زمین انداخته و سر از بدنش جدا کنند. سعید این آیه را خواند: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری. (9) نهایتاً سعید را در حالی که روی بر زمین داشت، گردن زدند. ابن اثیر می نویسد: «موقعی که سر سعید روی زمین افتاد. سه مرتبه گفت: لا اله الا الله» و حجاج نیز پس از کشتن سعید، دیوانه شد و دائماً می گفت: «قیودنا، قیودنا؛ گُند و زنجیرهای ما، گُند و زنجیرهای ما». (10)

مسعودی می نویسد: عبدالله بن هانی از خواص حجاج است. عبدالله بسیار بدقیافه و آبله رو و در سر او برآمدگی بود و دهن او کجی و چشم او پیچیدگی داشت. حجاج به زور سرنیزه، دختر اسماء خارجه رئیس طایفه بنی فراه و دختر سعید بن قیس همدانی رئیس یمانیه را برایش گرفت! حجاج روزی به عبدالله گفت: می دانی که تو لیاقت دختر رئیس فراه و دختر رئیس یمانیه را نداشتی و من برای تو گرفتم! عبدالله گفت: این حرف از شما شایسته نیست؛ زیرا ما فضائی داریم که همه عرب از داشتن آن محروم اند و فضائل ما چنین است: در مجلس ما هیچ گاه مذمت عثمان نشده؛ هفتاد نفر از بستگان ما در رکاب معاویه درجنگ صفین کشته شدند، ولی در لشکر ابوتراب تنها یک نفر از ما کشته شد و آن هم مرد بدی بود؛ از طایفه ما هیچ کس، با زنی که از دوستان علی باشد ازدواج نکرده؛ زنان ما نذر کردند که اگر حسین کشته شود، ده شتر بکشند؛ هرکس از خاندان ما نام علی (ع) را

توأم با بدگویی شنید، به او و حسن و حسین و مادرشان بد می گوید و... ناگهان حجاج گفت: همین طور هست، سعید. این ها که گفתי همه منقبت و فضیلت است. (11)

ابن اثیر می نویسد: موقعی که حجاج بر ابن زبیر غلبه نمود، به مدینه آمد و نسبت به اهل مدینه بدرفتاری و به برخی از آنها از جمله جابر بن عبدالله انصاری و سهل بن سعد توهین کرد. وی، برای توهین به آنان، بر دست های آنان قفل زد و بدتر این که لشکر خود را آزادی تمام داد و آنها را میان منازل مردم تقسیم کرد تا هتک حرمت کنند. (12) آنچه حجاج بدون جنگ کشت، صد و بیست هزار نفر بود. هنگامی که حجاج از دنیا رفت در زندان او پنجاه مرد و سی هزار زن موجود بود که شانزده هزار آنان برهنه بودند. حجاج، زن و مرد را در یک زندان حبس می نمود. زندان های حجاج، سقفی برای جلوگیری از آفتاب تابستان و سرما و باران زمستان نداشت. (13) در تاریخ ابن جوزی نقل شده آن گاه که زندانیان حجاج از شدت گرما زیر سایه دیوار می رفتند، پاسبانان با سنگ آنها را از دیوار دور می کردند. حجاج به این زندانیان نانی می داد که از جو تشکیل شده و مخلوط به خاکستر و نمک بود. در زندان حجاج هر زندانی چند صباحی بیش تر زنده نمی ماند که به رنگ سیاهان زنگی در می آمد. محدث قمی نیز می نویسد: حجاج روز جمعه برای نماز جمعه می رفت که صدای ناله زندانیان را شنید نزد آنان آمد و به آنها گفت: «إخسئوا و لاتکلمون». این تعبیر را قوم عرب برای ساکت کردن سگ به کار می برد! (14)

توحش حجاج در پایان عمرش (15) به اندازه ای شد که در یکی از خطبه هایش خطاب به اهل کوفه می گوید: من عازم حج هستم و فرزندم محمد را نائب خود قرار داده ام، دستور داده ام که حرف نیکوکاران را نپذیرد و از گناهکاران تان نگذرد. خباثت حجاج به اندازه ای زیاد است که عمر بن عبدالعزیز درباره وی می گوید: «لو جائت کل امه بخبیثها وجئنا بالحجاج، لغلبناهم: اگر هر قومی خبیث خود را برای مسابقه در تعیین قهرمان خباثت بیرون آورد و ما نیز حجاج را بیاوریم، در این مسابقه ما پیروز خواهیم شد». (16)

سخت گیری ویژه نسبت به سادات

پس از واقعه کربلا، سادات حسنی بیش از سادات حسینی محور مبارزات سیاسی علیه حکومت های وقت بودند. دلیل این امر دو چیز است:

اول این که بسیار و بلکه قریب به اتفاق سادات حسینی در واقعه کربلا به شهادت رسیده بودند و جز امام سجاد و بنا به برخی منابع تاریخی، عبدالله کودک، کسی از فرزندان امام حسین زنده نمانده بود. این در حالی است که از فرزندان امام حسن جز قاسم که در کربلا به شهادت رسیده بود، بقیه همه زنده بودند و نسل آنها گسترش یافته بود. زیادت کمی آنها به نفوذ و قدرت اجتماعی آنها نیز بار کیفی داده بود تا جایی که تا حدودی می توان گفت آنها به این دلیل قدرت و نفوذ داشتند که زیاد بودند.

دوم این که حتی آن گاه که اعقاب امام حسین به لحاظ کمی زیاد شده بودند، حکومت های وقت نسبت به کنترل و نظارت آنها حساسیت بیش تری از خود نشان می دادند؛ چرا که آنها فرزندان قیام کننده کربلا بودند و ثابت کرده بودند که اگر فرصتی هرچند کم به دست آورند، چونان زید بن علی و یحیی بن زید بن علی باز هم قیام خواهند کرد.

دو مسأله فوق به شکل کاملاً متناقض نمایی باعث شده بود که سادات حسنی در هنگامه غفلت حکومت های وقت از جوهره هاشمیت و نیز غیرت دینی شان، فرصت بیش تری برای تدارک مبارزه با آنها را بسازند. قیام های حسن مثنی، حسن مثلث و... نمونه هایی از این مبارزات هستند. اما به رغم تفکیک ظریف میان موقعیت

اجتماعی سادات حسینی و حسنی، آنها در یک چیز اساسی اشتراکی داشتند که از نظر حاکمان وقت آنها را در یک جبهه قرار می داد و آن، انتساب مشترک شان به خاندان علی و فاطمه بود؛ آنها فرزندان زهرا بودند و این به خودی خود، برای آزار و اذیت شان کفایت می کرد. از این رو، بنی امیه، بنی مروان و بنی عباس هرکدام به شیوه های مخصوص خودشان همت خود را در خشکاندن این شجره طیبه جزم کرده بودند. برخی از اقدامات آنها علیه خاندان سیادت و امامت به شرح ذیل است:

1. زید بن علی: پس از این که یزید بن عبدالملک از دنیا رفت، برادرش هشام بن عبدالملک به تخت حکومت نشست و راه و روش او را در پیش گرفت. وی به فرماندار مدینه «خالد بن عبدالملک» دستور داد که بر بنی هاشم سخت بگیرد و او نیز چنین کرد. زید بن علی به قصد شکایت از وی به شام آمد تا خود هشام را دیدار کند، اما هشام به او اجازه ملاقات نداد و پس از این که او پافشاری کرد، به شکل توهین آمیزی (همراه کردنش با یک غلام، جای نشستن ندادن به وی در دارالاماره ...) او را به حضورش پذیرفت، اما در مجلس حضورش، باز او را به دلیل این که فرزند یک کنیز بود، تحقیر کرد و حتی با اهانت، از امام محمد باقر (ع) به عنوان «بقر» یاد کرد! و در نهایت نیز دستور داد که او را از کاخش بیرون کنند. (17) زید پس از این واقعه به کوفه آمد و بنای قیام و اعتراض گذاشت. هزاران نفر از شیعیان کوفه، مدائن، واسط، موصل و حتی خراسان با زید بیعت کردند. (18) جنگ میان زید و یوسف بن عمر ثقفی فرماندار بصره و کوفه درگرفت و ضمن تلفات زیادی که دو طرف دادند، نهایتاً زید شهید شد. یحیی بن زید، جسد پدرش را مخفیانه در جویی دفن کرد و آثار آن را مخفی کرد و روی آن را علف ریخت تا کسی از آن اطلاعی نیابد، ولی یاران هشام بالاخره آن را یافتند و به دستور وی، قبر را نبش کردند و بدن زید را بیرون آورده، گوش و بینی او را بریدند و نزدیک کناسه کوفه به دستور هشام به دار آویختند. پس از مدتی سرش را بریدند و بدنش را به مدت پنج سال به طور عریان آویزان کردند. عنکبوت بر عورت زید تنیده و عورتش را می پوشاند، ولی لشکر بنی امیه با نیزه، بافته عنکبوت را قطع می کردند، اما باز، شب، عنکبوت می بافت و صبح لشکریان از بین می بردند، تا این که گوشت های بدن زید از جلو و عقب سست شده و عورت را پوشانید. از سو ی دیگر؛ چوبه دار او شب ها نورافشانی می کرد و از روشنایی آن سواره ها استفاده می کردند و از بدن او نیز بوی عطر بر می خواست و این داستان، خود وسیله ای برای انتشار عقیده تشیع و تثبیت آن گردید. به ویژه آن که مردم برای تبرک نزد چوبه دار زید می آمدند و آن جا عبادت می کردند. (19) آن گاه که ولید بن یزید متصدی خلافت شد، به فرماندار کوفه نوشت: زید را با چوبه دارش آتش بزن و خاکستر آن را به باد بده. فرماندار چنین کرد و خاکسترش را هم در ساحل فرات به باد داد. به دستور هشام، سر زید را به مدینه بردند و به رغم مخالفت و اعتراض مردم به مدت یک شبانه روز نزد قبر پیامبر اسلام (ص) آویزان کرد و سپس آن را به مصر فرستاد و هفت روز آن را بر در مسجد جامع مصر نصب کرد و از مردم خواست که به روی آن تف فرستند و لعن کنند. در نهایت مصریان، آن سر مبارک را دزدیدند و نزدیک جامع «ابن طولون» دفن کردند. (20) احتمالاً مسجدی که در مصر معروف به مسجد الحسین است، مدفن سر نوه او زید بن علی باشد.

2. حسین بن علی بن حسین: در عصر هادی عباسی یکی از فرزندان عمر بن خطاب، به نام عبدالعزیز فرماندار مدینه شد. وی، بر اولاد علی سخت می گرفت و دستور داده بود که آنها حق ندارند از مدینه خارج شوند و باید هر روز خودشان را به دارالاماره معرفی کنند. عبدالعزیز، اولاد علی را متهم به شرب خمر می نمود و بر آنان تازیانه می زد و در میان بازار گردش می داد. روزی عبدالعزیز، حسین بن علی بن حسین را احضار کرد و سخنان ناپسندی گفت و او را تهدید به قتل نمود و آن قدر بدگویی کرد که حسین را وادار به قیام علیه خود نمود. عبدالعزیز،

حسین و عده ای از اولاد علی را که با او بودند در سرزمین فح، شش میلی مکه کشت و سه روز بدن آنان را بر روی خاک گذاشت تا حیوانات درنده و پرندگان از آنها استفاده کنند. او حتی اسیرشدگان از یاران حسین را هم گردن زد. 21 ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می نویسد: مادر حسین که در فح کشته شد، زینب دختر عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بود. منصور، پدر، برادر، عمو و شوهر این زن را کشت و هادی (نوه منصور) فرزندش حسین را. از این پس، زینب از شدت غم و اندوه، تا زمانی که از دنیا رفت، لباس مویی می پوشید. (22)

3. یحیی بن زید بن علی: پس از هشام، ولید بن یزید به حکومت نشست. وی شخصی خوشگذران، شراب خوار همدم با آوازه خوانان و زنان معشوقه اش بود. او رسماً ملازم آوازه خوان داشت و چنان بدان ها وابسته بود که به ابوکامل آوازه خوان شامی گفت که بدون تو، من، مثل یک زن بچه مرده بی اراده و ناتوان هستم. هم چنان که وی روزی از آواز ابن عائشه آنقدر به وجد آمد که بر آلتش بوسه زد و به وی هزار دینار جایزه داد و سپس او را سوار بر قاطری کرد و گفت با قاطرت بر فرش های دربارم عبور کن. ولید، حوضی پر از شراب داشت که در آن با فواحش شنا می کرد. روزی در این حوض آن چنان از خود بی خود شد که با دخترش زنا کرد. غرور ولید به اندازه ای بود که روزی به قرآن تغال زد، آیه ذیل آمد: «و استفتحوا و خاب کل جبار عنید و من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید». (23) وی به قدری عصبانی شد که به قرآن تیراندازی کرد و در ضمن آن این شعر را خواند: «أتوعد کل جبار عنید / فها أنا ذاک جبار عنید إذا ما جئت ربک یوم حشر / فقل یا رب خرقنی الولید: آیا دشمنان ستم گر را وعده عذاب می دهی؟ من همان دشمن ستم گر هستم. آن گاه که روز قیامت نزد خدایت رفتی بگو! ولید مرا پاره کرد!» در زمان حکومت ولید، یحیی بن زید بن علی در جوزجان خراسان علیه ظلم و ستم خاندان اموی قیام کرد و میان او فرماندار ولید در خراسان سلم بن احوز مازنی درگیری پیش آمد که در نتیجه آن، یحیی به شهادت رسید. مازنی سر یحیی را برید و به عنوان هدیه برای ولید فرستاد و بدنش را در خراسان به نمایش گذاشت. بدن یحیی مثل بدن پدرش که سال ها آویزان بود، تا زمانی که ابو مسلم خراسانی قیام کرد، بر دار بود. ابومسلم پس از این که مازنی را گشت، بدن زید را از دار پایین آورد و بر آن نماز گذارد و دفنش کرد. مردم خراسان به مدت هفت روز برای یحیی به عزاداری پرداختند. نکته قابل توجه این که در آن سال، هر پسری که در خراسان به دنیا آمد، مردم، نامش را یحیی گذاشتند. (24)

4. قتل عام سادات: حمید بن قحطبه طائی طوسی می گوید در یکی از شب ها هارون مرا احضار کرد و به من دستور داد شمشیرم را بردارم و هرچه خادمش می گوید اجرا کنم. خادم مرا به منزلی برد که در آن سه اتاق و در حیاتش یک چاه بود. خادم درب اتاق اول را باز کرد. درون آن اتاق، بیست نفر بودند که دارای موهای بلند بودند در میان آنان، پیرمرد و جوان دیده می شد. آنها با غل و زنجیر مقید شده بودند. خادم گفت: این ها همه از اولاد علی و فاطمه هستند و دستور امیرالمؤمنین! این است که این عده را بکشی. من یکی پس از دیگری آنها را کشتم و خادم بدن ها و سرها را در چاه می انداخت. سپس درب اتاق دوم را باز کرد. در آن اتاق نیز بیست نفر دیگر از اولاد علی و فاطمه بودند. با آنان نیز همان معامله شد که با قبلی ها شد. خادم درب اتاق سوم را باز کرد و در آن نیز، بیست نفر سید بودند که همگی به سرنوشت چهل تن دیگر دچار شدند. از آن میان، تنها یک نفر پیرمرد باقی مانده بود که متوجه من شده و گفت: ای مردِ شوم و نگون بخت! خدا نابودت کند، روز قیامت در پیش جدّ ما رسول خدا چه عذری داری؟! دست های من لرزید و گوشت های بدنم از هم جدا شد. خادم به من نگاه غضب آلود کرد و من ترسیدم و او را نیز کشتم. (25)

5. آزار ویژه سادات: مقریزی در کتاب النزاع و التخاصم می نویسد: منصور فرزندان حسن را جمع آوری نموده و

دستور داد زنجیر و گُند به پا و گردن آنان بزنند و همانند یزید که نسبت به اولاد حسین انجام داد، داخل کجاوه بدون سرپوش و بدون فرش سوارشان کنند و به دارالحکومه او منتقل نمایند، سپس آنان را در سرداب و زیرزمینی زندان نمودند که شب و روز تشخیص داده نمی شد، لذا قرآن را پنج قسمت کرده و هر نماز پنج گانه ای را پس از خواندن یک قسمت قرآن انجام می دادند. آنها در زندان منصور مستراح نداشتند و مجبور بودند برای قضاء حاجت از محل سکونت خود استفاده کنند، لذا بوی کثافت برای شان مشقت آور بود و بدن آنان ورم می کرد و این ورم از پا شروع می شد و آن گاه که به قلب می رسید، از شدت مرض و گرسنگی و تشنگی از دنیا می رفتند. (26) ابن اثیر نیز می نویسد: منصور، محمد بن عبدالله عثمان، برادر مادری اولاد حسن را احضار کرد و دستور داد لباس های او را پاره کردند تا عورتش نمایان شد. سپس صد و پنجاه تازیانه به او زد، یکی از آن تازیانه ها به صورتش رسید. محمد گفت: وای بر حال تو از صورت من صرف نظر کن، منصور به جلال گفت: تازیانه بر سرش بزن، لذا سی تازیانه به سرش زد و یکی از آن تازیانه ها به چشمش خورد و خون چشم او بر صورتش جاری گردید و پس از آن او را کشت. (27) صاحب «عیون اخبارالرضا» می نویسد: موقعی که منصور بناهای بغداد را می ساخت، اولاد علی را می گرفت و در میان دیوارهایی که از آجر و گچ بنا می شد می گذاشت. مقریزی نیز در مقاتل الطالبین به نقل از ابراهیم بن رباح می نویسد: هنگامی که هارون الرشید مسلط بر یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن گردید در حالتی که زنده بود ستونی روی او بنا کرد. این عمل را هارون الرشید از جدش منصور به ارث برد. (28)

6. یحیی بن عبدالله بن حسن: وی در دیلم (قسمت کوهستانی سرزمین گیلان) علیه حکومت هارون الرشید قیام کرد. هارون الرشید، فضل بن یحیی را با پنجاه هزار مرد جنگی به طرف یحیی فرستاد و فضل با یحیی مکاتبه برای صلح کرد. یحیی نوشت: وقتی من صلح می کنم که هارون الرشید به خط خودش نامه امانی برای من بنویسد و قاضیان دادگستری و فقهاء و بزرگان بنی هاشم آن را امضا نموده باشند. رشید نامه امانی مطابق میل یحیی به ضمیمه گواهی گواهان تهیه و برای یحیی فرستاد. یحیی قبول کرده و به بغداد نزد هارون الرشید آمد. هارون ابتدا وی را تکریم کرد، اما منتظر فرصتی بود تا بتواند از وی انتقام گیرد و نهایتاً توانست حکم واجب القتل بودن یحیی را از یک روحانی نمای بدبخت به نام وهب بن وهب ابوالبختری بگیرد. هارون الرشید به پاس این خدمت، یک میلیون و ششصد هزار درهم به او داد و او را به کرسی قضاوت منصوب نمود و سپس به استناد این حکم، یحیی را گرفت و صد عصا زد و سپس به زندان انداخت و آن قدر در زندان به وی سخت گرفت که از گرسنگی و تشنگی کشته شد. (29)

سخت گیری نسبت به سران و چهره های شاخص شیعه

کار مخالفت با آل علی در عهد بنی امیه و بنی مروان آن چنان بالا گرفته بود که نه فقط آنان بلکه همه کسانی که دوستی آنان را در دل داشتند نیز مورد غضب بنی امیه و بنی مروان قرار می گرفتند. برخی از دوستان و محبان آل علی که مورد خشم این دستگاه ها قرار گرفتند، عبارتند از:

1. مختار ثقفی: وقتی عبدالملک مروان پس از پدرش به خلافت رسید، عبدالله ابن زبیر که از قبل، حجاز را اشغال کرده و به تصرف و سلطنت خود درآورده بود، با وی بر سر سلطنت عراق به جنگ و ستیز پرداخت (30) که در نتیجه آن، طی سال ها، ده هزار نفر کشته شدند. (31) هرچند دو حاکم شامی و حجازی آن وقت اسلام، خود با یک دیگر درگیر بودند، اما این درگیری مانع از درگیری مشترک آنها در قبال علویون نمی شد. یکی از علویونی که ابن زبیر هم راستا با بنی مروانیان به قتل آن همت گمارد، مختار ثقفی خون خواه شهدای کربلاست. مصعب بن

زبیر برادر عبدالله بن زبیر مختار و پیروان او را که حدود هفت هزار نفر بودند از بین برد. همه این هفت هزار نفر مطالبه خون حسین را می نمودند. مصعب، مختار را کشت و زنان او را آورده و گفت باید از مختار بیزاری بجویید. همه آنان به استثناء دو نفر بیزاری جستند؛ ولی آن دو نفر گفتند: ما از مردی که اعتقاد به خدا داشت، روزه می گرفت، نماز شب می خواند، خونس را در راه خدا و رسول او و کشتن قاتلین فرزند رسول خدا و پیروانش ریخت و قلب هایی را خنک کرد، بیزاری نمی جوییم. مصعب نامه ای به عبدالله ابن زبیر نوشت و حرف آن دو زن را منعکس نمود. عبدالله پاسخ داد که اگر از عقیده خود برگشتند، آزادند و اگر برگشتند آنها را بکش. مصعب آنان را در مقابل برق شمشیر قرار داد. یکی از آنها بیزاری جست؛ ولی دیگری حاضر به بیزاری نگردید و گفت: شهادت نصیب من است و من آن را رها نمی کنم. می دانم که کشته می شوم، و پس از آن به بهشت می روم و نزد رسول خدا و اهل بیتش شرفیاب می شوم. به خدا سوگند! من فرزند هند را قبول نمی کنم و علی را ترک نمی نمایم... بار الها! گواه باش که من پیرو پیغمبر تو و فرزند دختر او و اهل بیت و از شیعیان او هستم. مصعب او را احضار کرده و به قتل صب، او را شهید نمود. (32)

2. کمیت اسدی: کمیت فرزند زید اسدی است. او دارای ذوق و قریحه شعر است. اشعار وی در مدح اهل بیت عصمت و طهارت بوده و نوعاً حماسی می باشد. مجموعه اشعار وی که معروف به «الهاشمیات» است شامل 536 شعر است که در قرون اخیر، ابتدا در اروپا و سپس در کشورهای عربی تجدید چاپ شده و چندین شرح خورده است. وقتی کمیت اشعار خود را سرود، به بصره و نزد فرزدق رفت و آنها را به وی عرضه کرد و از او راهنمایی و مشورت گرفت. فرزدق آنها را پسندید و به وی توصیه کرد تا آنها را منتشر کند. کمیت از بصره به مدینه آمد و اشعارش را به امام باقر عرضه کرد. امام باقر به هنگام استماع اشعار کمیت منقلب و گریان شد و سپس به کمیت فرمود: من از مال دنیا چیزی ندارم که به شما بدهم، ولی همان دعایی را در حقت می کنم که پیغمبر در حق حسان بن ثابت کرد: خداوند مادامی که ما را یاری می کنی، تو را یاری کند. کمیت اشعار خود را به عبدالله بن حسن نیز عرضه کرد. وی ملک خود که چهار هزار درهم ارزش داشت، به وی ارزانی کرد، اما کمیت در ابتدا نپذیرفت و نهایتاً با اصرار وی پذیرفت، اما چند روز بعد از عبدالله خواهش کرد و او قول داد که هرچه باشد، بپذیرد. کمیت از او خواهش کرد که زمینش را دوباره از وی پس بگیرد و عبدالله نیز گرفت. عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر نیز از بنی هاشمیان برای کمیت دینار جمع کرد و حتی زنان بنی هاشم نیز زینت های خود را به کمیت بخشیدند، اما وی هرگز قبول نکرد و گفت مزد اشعاری که برای شما سروده ام را جز از خدا نخواهم گرفت. (33) افشاگری های کمیت باعث شد به زندان بنی امیه بیفتد. نهایتاً کمیت در مجلس فرماندار بنی امیه یوسف بن عمر ثقفی مورد حمله مأموران وی قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت رسید و در حالی که جان می باخت، سه بار گفت: «اللهم آل محمد؛ اللهم آل محمد؛ اللهم آل محمد».

3. معلی بن خنیس: وی از شیعیان مقرب امام صادق و متصدی امور مالی آن حضرت هست. منصور عباسی به داود بن عروه فرماندار مدینه نوشت که معلی را بکش. داود، معلی را احضار کرد و گفت نام شیعیان را بنویس، اگر این کار را نپذیرفتی، سرت را از بدنت جدا می کنم. معلی گفت: أباقتل تهدنی؟ آیا به کشته شدن مرا تهدید می کنی؟! بخدا سوگند! اگر اسم یکی از آنان در زیر پای من باشد، پای خود را بر نمی دارم. داود گردن معلی را زد و بدنش را به دارآویخت. وقتی خبر به گوش امام صادق رسید، ناراحت شد و داود را نفرین کرد. هنوز از نفرین امام چیزی نگذشته بود که فریاد ناله بلند شد و خبر مرگ داود را آوردند. (34) منصور با سادات به شدت رفتار می کرد و از میان آنها تنها دو نفر توانستند از دست وی فرار کنند: یکی علی بن عباس بن حسن بن حسن بن علی که

البته پس از منصور به دست مهدی گرفتار شد و پس از مدتی زندانی، مهدی به او زهر داد و پس از شهادت، اعضای بدنش را تکه تکه کرد. دیگری، عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی که ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین او را سرآمد اولاد علی از حیث تقوا و نیز فقیرترین آنها معرفی می کند. (35) عیسی حتی در زمان مهدی جان سالم به در برد. او به صورت یک ناشناس در کوفه با شتر برای مردم آب کشی می کرد و کرایه می گرفت. وی با یکی از زنان کوفی ازدواج کرد و از آن صاحب دختری شد که به هنگام خواستگاری اش توسط کسی که دشمن اهل بیت بود، عیسی که نمی توانست خودش را معرفی کند، دعا کرد تا خداوند جان دخترش را بگیرد. (36)

4. ابن سکیت: یکی از خلفای ظالم و ستم گر بنی عباس متوکل است که به مدت بیش از چهارده سال حکومت می کند. متوکل از جهاتی چند با دیگر خلفای عباسی متفاوت است. خلفای عباسی برخلاف خلفای بنی مروان، نوعاً ظواهر امر را رعایت می کردند، اما به تعبیر مسعودی: «متوکل اولین خلیفه بنی عباس است که در مجلس خوش گذرانی و لهو و لعب شرکت می کرد». 37 نویسنده کتاب «مختصر تاریخ العرب» می نویسد: «در عصر متوکل، آثار انحلال امپراطوری عربی اسلامی ظاهر گردید و فساد در شوعون دولت رسوخ کرده بود و دستور داده می شد که دیگران نیز از مفاصد تقلید بنمایند. در این عصر، آزادی خواهان از حقوق محروم شدند و در نتیجه این سهل انگاری، ترک ها مسلط بر حکومت گردیده و متصدی امور شدند». (38) متوکل، کینه شدیدی نسبت به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت داشت. فرماندار متوکل در مدینه و مکه، عمر بن فرج رنجی آن قدر بر خاندان ابی طالب سخت گرفت و آنها را در محاصره ارتباطی قرار داد که هرکسی کوچک ترین ارتباطی با آنها برقرار می کرد، سخت ترین غرامت ها را از آنها می گرفت. در نتیجه این انحصار ارتباطی، وضع خاندان ابی طالب به آن جا رسید که هر ده زن سیده، تنها یک پیراهن داشتند که به هنگام نماز آن را رد و بدل می کردند. همان یک لباس هم پر از وصله بود. (39) متوکل دستور داد قبر امام حسین را خراب و بر روی آن آب رها کنند و مانع زیارت مردم از آن مضجع شریف شوند. یکی از بزرگان شیعه در زمان متوکل، ابن سکیت بود. متوکل از وی خواست تا معلم دو فرزندش معتز و موعید شود. ابن سکیت در ابتدا درخواست متوکل را رد کرد و عذر مریضی و پیری خواست، اما پس از این که با تهدید متوکل روبه رو شد، پذیرفت. روزی متوکل به کلاس ابن سکیت آمد و از فرزندانش سوءالاتی را پرسید و آن گاه که با جواب نادرست آنها روبه رو شد، با کینه از ابن سکیت پرسید که آیا این دو فرزند من بهترند یا حسن و حسین فرزندان علی؟ ابن سکیت گفت: «و الله إنّ قنبراً خادم علی بن ابیطالب خیر منک و من ابنیک: به خدا سوگند قنبر نوکر علی در نظر من از تو و فرزندان بهتر است!» متوکل به سربازانش (ترک ها) دستور داد زبانش را از پشت سرش بیرون آوردند و او را شهید کردند. (40) متوکل مرد مسخره گری را به نام «عباده» انتخاب کرده بود. عباده متکایی به شکم خود می بست و جلوی متوکل می رقصید و آوازه خوان ها این جمله را تکرار می کردند: «اقل الطین خلیفه المسلمین؛ مرد شکم بزرگ خلیفه مسلمین آمد» و مقصودشان از این جمله مسخره کردن حضرت علی بود، متوکل این منظره را می دید و شراب می خورد و می خندید. روزی این منظره در مقابل «منتصر» فرزند متوکل اجرا گردید. منتصر به پدرش گفت: آن کس را که این سگ مورد مسخره قرار داده و مردم را می خنداند، پسر عموی تو و بزرگ اهل بیت تو و باعث افتخار تو می باشد! هرگاه می خواهی آن را مسخره کنی خودت به تنهایی این عمل را انجام ده و به امثال این سگ این عمل را واگذار نکن! متوکل به آوازه خوان ها گفت: این شعر را بخوانید: «غار الفتی لابن عمه / رأس الفتی فی حرامه: جوانمرد حمایت پسر عموی خود را می کند، سر این جوانمرد در ... مادرش». روزی منتصر شنید که متوکل به حضرت زهرا بد می گوید، از یکی از علماء حکمش را پرسید. جواب داد که کشتن او واجب می شود، ولی شخصی که پدرش را بکشد، عمرش

کوتاه می گردد. منتصر گفت: اگر من در کشتن او اطاعت خدا را انجام بدهم از کوتاهی عمر خود نمی ترسم. لذا پدرش را کشت و پس از آن هفت ماه زنده بود. (41)

تحقیر اجتماعی علویون

در زمان بنی امیه و بنی مروان تلاش می شد فضای اجتماعی به گونه ای ترتیب داده شود که شیعیان ناچار به کتمان تشیع خود شوند و حتی آن قدر فضا را علیه آنها می ساختند که برخی از آنها کم کم از تشیع فاصله می گرفتند و به رنگ حکومتی ها درمی آمدند. برنامه بنی امیه و بنی مروان این بود که نام علی و خاندان آن را محو کنند. برخی از اقدامات آنها در این خصوص عبارت است از:

1. ابن زبیر چهل روز به هنگام خطبه، به رسول خدا درود نمی فرستاد. وقتی به او تذکر دادند، پاسخ داد: چون رسول خدا اهل بیت ناشایسته ای دارد، اگر من نام او را بر زبان جاری کنم، آنها تقویت شده و خوشحال می گردند و من نمی خواهم آنان خوشحال شوند. (42)

2. بنی امیه و بنی مروان، حتی مقام خود را نسبت به مقام انبیاء اولوالعزم بالاتر می بردند. به عنوان مثال؛ ابن اثیر در حوادث سال 89 ق نوشته است وقتی خالد بن عبدالله قسری فرماندار مکه گردید، خطبه ای خواند و گفت: ای مردم! آیا خلافت ولید بهتر است یا ریاست حضرت ابراهیم؟ به خدا سوگند! فضیلت خلیفه را نمی دانید، ابراهیم خلیل از خدا طلب آب کرد، خدا آب شور و تلخی به او داد (آب زمزم) ولی ولید از خدا آب طلب کرد، آب شیرینش داد. خالد، آب چاهی که ولید حفر کرده بود را به نزدیک چاه زمزم منتقل می کرد و آن جا در حوضی می ریخت که مردم، برتری آب چاه ولید را درک کنند، لذا چاه ولید خشکید. (43) صاحب الاغانی می نویسد: خالد آب چاه زمزم را ام الجعلان: منبع کثافات می نامید. روزی بالای منبر رفت و از روی سخره گفت: تا چه اندازه باطل ما بر حق شما غلبه کند؟! آیا وقت آن نرسیده است که خدا برای شما غضب کند و ما را نابود نماید؟ اگر امیرالمومنین ولید دستور می داد کعبه را متلاشی و قطعات سنگ آن را به شام منتقل کرده، این کار را انجام می دادم. به خدا سوگند! ولید از انبیاء خدا در پیشگاه خدا گرمی تر بود. آن گاه صاحب الاغانی می نویسد: خالد، کافر و مادرش نصرانی بود و مسیحیان و آتش پرستان را مسلط بر مسلمانان می کرد و دستور شکنجه و آزار آنان را می داد و برای نصرانی ها خرید کنیزان مسلمان و ازدواج آنان را جائز نمود. (44) مستشرق آلمانی بولیوس ولهوزن می نویسد: آن گاه که خالد فرماندار کوفه شد، کلیسایی برای مادر خود پشت قبله مسجد بنا کرد. او کافر و فاسق بود. (45)

3. خالد بن عبدالله قسری یکی از فرمانداران بنی امیه روزی در مکه بر بالای منبر می گوید: خدا لعنت کند علی را که داماد رسول خدا و پدر حسن و حسین است! او بلافاصله از این که نام علی و حسن و حسین را هرچند در حالت لعنت به زبان جاری کرده، اظهار ناراحتی می کند. (46)

4. یزید بن عبدالملک روزی مشغول درود فرستادن بر ابی لهب بود، به او گفتند: ابی لهب کافر بوده و پیغمبر خدا را مورد آزار قرار می داده، گفت: می دانم، اما چون آواز خوبی داشته من از او خوشم می آید. (47) یزید بن عبدالملک، مردی خوش گذران بود و دو کنیز آوازه خوان به نام های سلامه القس و حبابه داشت که دائماً با آنها عشق بازی می کرد. روزی یزید با حبابه برای تفریح به اطراف اردن رفته بودند، یزید دانه انگوری در گلوی حبابه گذاشت که باعث مرگ وی شد. یزید به روی او افتاده، او را می بویید و می بوسید و تا سه روز اجازه دفنش را نداد. (48)

5. علامه سید محسن امین در کتاب «اعیان الشیعه» می نویسد: پس از شهادت امام هفتم، هارون الرشید یکی از فرماندهان خود به نام جلودی را به مدینه فرستاد و دستور داد که به خانه های آل ابی طالب حمله و لباس زنان آنها را غارت نماید و برای هر زنی فقط یک لباس بگذارد. جلودی گفتار هارون را در مدینه اجراء کرد و حتی به منزل حضرت رضا آمد. حضرت زن ها را در یک اتاق قرار داد و درب آن اتاق ایستاد و نگذاشت جلودی وارد شود. جلودی گفت: باید حتماً وارد شوم و زن ها را لخت کنم. حضرت متوسل به جلودی شده و قسم خورد که زیور و لباس زن ها را بیاورد، به شرط آن که جلودی از جای خود حرکت نکند. جلودی بالاخره در اثر التماس و ملاطفت حضرت قانع شد! حضرت داخل اتاق شد و طلا، لباس ها و اثاثیه منزل را آورده و تحویل جلودی داد و او همه را برای هارون الرشید برد. زمانی که مأمون به خلافت رسید و امام رضا به ولایت عهدی منصوب شد. مأمون به جلودی غضب گرفت و خواست او را بکشد. امام رضا از مأمون برای جلودی تقاضای عفو کرد. چون جلودی جنایت خود را نسبت به حضرت رضا به خاطر داشت، فکر کرد که آن حضرت درباره او سعایت می کند، لذا رو به مأمون کرد و گفت: تو را به خدا سوگند! سخن این شخص را درباره من قبول نکن. مأمون گفت: به خدا سوگند حرفش را قبول نمی کنم و سپس دستور داد گردن او را بزنند. (49)

پی نوشت ها :

1. در مورد ولادت حجاج چندین نکته قابل توجه در تاریخ های اسلامی به شرح ذیل ذکر شده است:
الف. وقتی یوسف ثقفی بر همسرش (مادر حجاج) خواست وارد شود، مورد اعتراضش قرار گرفت که چه خبر است؟ شما چند دقیقه پیش با من هم بستر بودی! یوسف که چند لحظه پیش نزد او نرفته بود، از این سخن ناراحت شد و نزد شخص نیکوکاری رفت و جریان را با او در میان گذاشت. آن شخص جواب داد که احتمالاً شیطان به صورت تو درآمده و با همسرت هم بستر گردیده و از او آبستن شده، تو با او هم بستر نشو تا فرزندش به دنیا آید. یوسف صبر کرد تا این که حجاج متولد گردید.

ب. برخی از تواریخ نوشته اند که وقتی حجاج به دنیا می آید، عقبش سوراخ نداشته و وی، پستان مادرش را نمی گرفته است. از این رو، شیطان به صورت انسانی آشکار گردید و دستور داد بزغاله سیاهی را سر ببرند و از خون آن در دهان حجاج ریختند. لذا اولین غذای حجاج، خون بود و همین سبب شده بود که در خون ریزی کوتاهی نداشت. خود حجاج می گوید بهترین لذت های من خونریزی است؛ چرا که دلم می خواهد کارهایی انجام دهم که دیگران تا کنون انجام نداده اند. (سفینه البحار، ج 1، صص 221-222).

2. الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 518.

3. وقتی خالد بن عبدالله قسری فرماندار مکه گردید، چنین خطبه خواند: ای مردم! آیا خلافت ولید بهتر است یا ریاست حضرت ابراهیم؟ به خدا سوگند! فضیلت خلیفه را نمی دانید، ابراهیم خلیل از خدا طلب آب کرد و خدا آب شور و تلخی زمزم را به او داد، ولی ولید از خدا آب طلب کرد و خدا آب شیرین به او داد. خالد آب چاهی که ولید حفر کرده بود را به نزدیک چاه زمزم منتقل کرد و آن را در حوضی ریخت تا مردم برتری آب چاه ولید را درک کنند، لذا چاه ولید خشکید. (الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 536). صاحب اغانی می نویسد: خالد آب چاه زمزم را «ام الجعلان» یعنی منبع کثافات می نامید. روزی بالای منبر رفت و از روی سخره گفت: تا چه اندازه باطل ما بر حق

شما غلبه کند؟! آیا وقت آن نرسیده که خدا به نفع شما غضب کند و ما را نابود نماید؟ اگر امیرالمؤمنین ولید دستور می داد که کعبه را متلاشی کنم و قطعات سنگش را به شام منتقل کنم، این کار را انجام می دادم. به خدا سوگند! ولید از انبیای خدا در پیشگاه او گرمی تر بود. صاحب اغانی می نویسد: خالد، کافر و مادرش نصرانی بود و مسیحیان و آتش پرستان را بر مسلمانان مسلط می کرد و به آنها دستور شکنجه و آزار مسلمانان را می داد و برای نصرانی ها خرید کنیزان مسلمان و ازدواج آنان را جائز می نمود (الاغانی، ج 22، ص 22-23) مستشرق آلمانی بولیوس ولهوزن نیز می نویسد: آن گاه که خالد فرماندار کوفه شد، کلیسایی برای مادر خود پشت قبله مسجد بنا کرد. او در اوان جوانی اش مخنت و خودفروش و نیز وسیله رساندن مردان به زنان بود. خالد مذمت کعبه، پیغمبر اسلام، اهل بیتش و قرآن می نمود، پس او کافر و فاسق بود (تاریخ الدوله العربیه، ص 319).

4. شیعه و زمام داران خودسر، صص 203 - 204.

5. الکامل فی التأریخ، ج 5، ص 10.

6. بحارالانوار، ج 44، ص 69.

7. سوره مبارکه انعام، آیه شریفه 79.

8. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه 115.

9. سوره مبارکه طه، آیه شریفه 55.

10. الکامل فی التأریخ، ج 4، ص 580.

11. مروج الذهب، ج 3، ص 152.

12. الکامل فی التأریخ، ج 4، صص 358 - 359 و 482.

13. مروج الذهب، ج 3، صص 175 - 176.

14. سفینه البحار، ج 1، ص 222.

15. حجاج وقتی به سن 54 سالگی رسید، به مرض معده به همراه تب و لرز شدید مبتلا شد تا جایی که آتش های فراوانی اطرافش روشن و به او نزدیک می کردند به گونه ای که نزدیک بود پوستش را بسوزاند، اما او گرمایی احساس نمی کرد و هم چنان می لرزید. حجاج مرض خود را با حسن بصری در میان گذاشت، حسن گفت: من به تو گفتم متعرض بندگان شایسته خدا نشو، تو بدتر نمودی. حجاج گفت: من نگفتم که از خداوند برای من طلب عافیت و سلامتی کن، بلکه می خواهم کاری کنی که زودتر بمیرم. وقتی هم که حجاج از دنیا رفت، حسن بصری به سجده افتاد و خدا را شکر نموده و دعا کرد که خدایا! حجاج را بردی، روش ناپسندش را نیز ببر. حجاج در واسط دفن گردید و قبرش به دلیل این که آب بر روی آن بستند، مخفی شد. ولید بن عبدالملک به رسم قدردانی از حجاج، برای او مجلس عزای برپا نمود. شیعه و زمام داران خودسر، ص 202.

16. شیعه و زمام داران خودسر، صص 198 و 202 - 203.

17. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، صص 286 - 287.

18. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، صص 91 - 92.

19. ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ج 1، ص 35.

20. الکنی و القاب، ج 1، ص 222.

21. مروج الذهب، ج 3، صص 334 - 335.

22. مقاتل الطالبیین، ص 285.

23. طلب فتح می کنند، ولی ستم کاران، زیان کرده و از پشت سر آنان جهنم است و از آب صدید (چرک بدن زناکاران) به آنان داده می شود. سوره مبارکه ابراهیم، آیات شریفه 15 - 16.
24. مروج الذهب، ج 3، صص 225 - 230.
25. عیون اخبار الرضا، ج 1، صص 110 - 111، باب 9، ح 1.
26. النزاع و التخاصم، صص 101 - 102.
27. الکامل فی التاریخ، ج 5، ص 223.
28. مقاتل الطالبیین، ص 320.
29. الکامل فی التاریخ، ج 6، ص 125.
30. علت این درگیری این بود که خط ابن زبیر با بنی امیه و بنی مروان متفاوت بود. در صدر اسلام، قدرت در جامعه عربستان بر این منوال تقسیم شده بود: قدرت روحانی و معنوی در اختیار بنی هاشم و قدرت نظامی اقتصادی در اختیار بنی امیه. در زمان حیات رسول اکرم (ص)، قدرت سیاسی، اقتصادی، روحانی در ایشان متمرکز بود، اما پس از رحلت آن بزرگوار، دوباره اجزای قدرت به شکل سابق توزیع شد، با این تفاوت که این بار، خط سومی با ابوبکر و عمر ایجاد شد که قدرت سیاسی را در اختیار گرفت. این دو هرچند از قریش بودند، اما از طوایفی از قریش بودند که پیش از این، قدرتی در اختیار نداشتند و به عبارتی قدرت در این طایفه، بی ریشه و تاریخ بود. این خط در طلحه و زبیر تداوم یافت و نهایتاً در ابن زبیر ختم شد. سخت گیری عبدالله بن زبیر بر اهل بیت بسیار سخت تر از بنی امیه بود. او صلوات بر پیامبر را ممنوع کرد، در یک واقعه ای می خواست اهل بیت را آتش بزند. این درست در حالی است که پس از واقعه عاشورا، بنی امیه سخت گیری شان بر اهل بیت کم تر شد. اهل سنت هم خط بنی امیه، هم خط بنی عباس و هم خط سوم (ابوبکر... عبدالله بن زبیر) را قبول دارند و حتی در مقاطعی خط سوم را از دو خط دیگر بیش تر تکریم کرده اند. مثلاً در مقطعی تلاش کردند برای قبر مصعب بن زبیر (برادر عبدالله بن زبیر که در جنگ با ولید کشته شده بود) در برابر بارگاهی که شیعیان برای امام حسین ساخته بودند یک بارگاه بسازند!
31. نزاع بین عبدالملک و ابن زبیر، با کشته شدن ابن زبیر به نفع عبدالملک تمام شد. پس از ختم غائله ابن زبیر، عبدالملک تصمیم گرفت سیاست جدیدی نسبت به علویون اختیار کند. از هیمن رو، به فرماندار خود حجاج نوشت که از خون فرزندان عبدالمطلب صرف نظر کن؛ زیرا من دیدم هنگامی که آل ابی سفیان دست به خون آنان رنگین کردند، چند صباحی نگذشت که حکومت آنان واژگون شد. هرچند عبدالملک، حجاج را از ریختن خون فرزندان عبدالمطلب نهی کرد، اما با صادر کردن دستور محاصره مکه و خراب نمودن کعبه و باز گذاشتن دست حجاج در جنایاتش، وضع تغییر نکرد و بلکه بدتر هم شد.
32. شیعه و زمام داران خودسر، صص 186 - 187.
33. مروج الذهب، ج 3، صص 242 - 244.
34. بحارالانوار، ج 47، ص 181 (باب احوالات امام صادق و منصور).
35. مقاتل الطالبیین، ص 269.
36. شیعه و زمام داران خود سر، صص 284 - 286.
37. مروج الذهب، ج 5، ص 86.
38. امیر سید علی، مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی، ص 247.

39. مقاتل الطالبين، صص 395 - 396.
40. شيعه و زمام داران خود سر، ص.313
41. همان، صص313 - 314.
42. همان، ص 187.
43. الكامل فى التأريخ، ج 4، ص 536.
44. الاغانى، ج 22، صص 22 - 23.
45. تاريخ الدوله العربيه، ص 319.
46. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 4، صص 57 - 58.
47. العقد الفريد، ج 4، ص 202.
48. الكامل فى التاريخ، ج 5، ص 121.
49. اعيان الشيعه، ج 2، ص 15 (سيره الرضا).